

# پیامبران و خلفا: مبانی حکومت بنی امیه در کتاب مقدس<sup>۱</sup>

آوری روبین

مدیر پژوهش و انتشارات آژانس نسخ خطی منا | نسیم حسنی

| ۱۸۵ - ۲۱۶ |

۱۸۵

آینه پژوهش | ۲۰۶  
سال ۳۵ | شماره ۲  
خرداد و تیر ۱۴۰۳

چکیده: دل مشغولی اسلام به «گذشته»، جایگاه محوری ای که این دین برای خود در تاریخ جهان قائل است و الگوهایی که از کتاب مقدس برای مستندسازی تاریخ خود برمی گیرد، برای همه امری شناخته شده است. در مقاله حاضر می‌کوشیم بررسی ای مفصل و دقیق از یک جنبه ویژه تلقی اسلام از گذشته، یعنی گذشته به مثابه خاستگاه مشروعیت سلطه (authority)، به دست دهیم. این موضوع پیش‌تر نیز مورد بحث بوده است، اما فقط در چهارچوب بحث کلی پیرامون سایر ابزارهای مشروعیت در اسلام بدان پرداخته شده است. در اینجا به شیوه بنی امیه در استفاده از گذشته برای مشروعیت بخشیدن به سلطه این خاندان توجهی ویژه خواهیم داشت.

کلیدواژه‌ها: حکومت بنی امیه، کتاب مقدس، مشروعیت.

## Prophets and Caliphs: The Foundations of Umayyad Governance in the Bible

Uri Rubin  
Nasim Hassani

**Abstract:** Islam's concern with the "past," the central role it assigns itself in the history of the world, and the patterns it adopts from the Bible to document its own history are well-known aspects. This article aims to provide a detailed and precise examination of a specific aspect of Islam's perception of the past, namely the past as a source of legitimacy for authority. This topic has been discussed previously but only within the broader context of other instruments of legitimacy in Islam. Here, we will focus particularly on the Umayyad dynasty's use of the past to legitimize their rule.

**Keywords:** Umayyad governance, Bible, legitimacy.

۱. این مقاله ترجمه ای است از:

Uri Rubin, "Prophets and Caliphs: The Biblical Foundations of the Umayyad Authority", *Method and Theory in the Study of Islamic Origins*, Brill, 2003.]

نسخه اولیه این مقاله در این کارگاه ارائه شده است:

"Genesis and Regeneration", in The Israel Academy of Sciences and Humanities, Jerusalem, 2000.



دل مشغولی اسلام به «گذشته»، جایگاه محوری که این دین برای خود در تاریخ جهان قائل است و الگوهایی که از کتاب مقدس برای مستندسازی تاریخ خود برمی گیرد، برای همه امری شناخته شده است.<sup>۱</sup> در مقاله حاضر می‌کوشیم بررسی مفصل و دقیقی از یک جنبه ویژه تلقی اسلام از گذشته، یعنی گذشته به مثابه خاستگاه مشروعیت سلطه (authority)، به دست دهیم. این موضوع پیش‌تر نیز مورد بحث بوده است، اما فقط در چارچوب بحث کلی پیرامون دیگر ابزارهای مشروعیت در اسلام بدان پرداخته شده است.<sup>۲</sup> در اینجا به شیوه بنی‌امیه در استفاده از گذشته برای مشروعیت بخشیدن به سلطه این خاندان توجهی ویژه خواهیم داشت.<sup>۳</sup>

### ۱. خاستگاه پیشاملی اسلام

مطالعه برداشت اسلام از گذشته را باید با مشاهدات مربوط به خاستگاه این دین بنا به ادراک پیروانش آغاز کرد. اسلام خود را اصیل‌ترین نماینده دین جهانی و فراملی می‌داند که از نخستین لحظه آفرینش یکی از اجزای فطری نوع بشر را شکل داده است. این ایده نشان‌دهنده ویژگی متمایز خودنگاره اسلامی است که از زمان فتوحات بزرگ اسلامی در

1. For example, Franz Rosenthal, "The Influence of the Biblical Tradition on Muslim Historiography", in Bernard Lewis *et al.*, eds., *Historians of the Middle East* (Oxford: Oxford University Press, 1962), 35-45; and Aziz al-Azmeh, "Chronophagous Discourse: a Study of Clerico-Legal Appropriation of the World in an Islamic tradition," in Frank E. Reynolds and David Tracy, eds., *Religion and Practical Reason: New Essays in the Comparative Philosophy of Religions* (Albany, State University of New York Press, 1994), 163-208.

۲. برای ملاحظات کلی درباره نسبت سلطه و روایت، ر.ک:

Fred M. Donner, *Narratives of Islamic Origins: the Beginnings of Islamic Historical Writing* (Princeton: Darwin Press, 1998), 112-22.

۳. اندکی پیش از تهیه نسخه نهایی مقاله حاضر، از این مقاله و داد القاضی اطلاع یافتم:

Wadad al-Qadi, "The Religious Foundation of Late Umayyad Ideology," in *Saber religioso y poder politico en el Islam: Actas del simposio internacional. Granada, 15-18 octubre 1991*, edited by Manuela Marin and Mercedes Garda-Arenal (Madrid: Agencia Espanola de Cooperación Internacional, 1994), 231-73.

با تشکر از کامیلا آدانگ که نسخه‌ای از این مقاله را در اختیارم گذاشت. قاضی در مقاله خود نامه‌های عبدالحمید را بررسی کرده است؛ اما نتیجه تحقیق تا حد زیادی با نتایج این مقاله مطابق به نظر می‌آید.

خارج از شبه جزیره عربستان به توجیه نهایی گسترش اسلام در سراسر جهان بدل شد. در واقع پذیرش اسلام به معنای بازگشت به سرشت دینی اصیل و عاری از تحریفی به حساب می آمد که باید همه مردم را در تمام طول زندگی شان رهبری کند.

در روایات مربوط به فطرت، دین مادرزاد یا جبلّی، تجلی روشنی از اسلام به مثابه نماینده دینی جهانی و فراملی دیده می شود.<sup>۱</sup> این اصطلاح در این سخن منسوب به پیامبر اسلام آمده است: «هر کودکی بر فطرت زاده می شود و پس از آن والدینش او را به آیین یهودی یا مسیحی یا مجوسی پرورش می دهند».<sup>۲</sup> در اینجا فطرت به معنای وضعیت دینی مادرزاد کودک پیش از آن است که بر اثر تربیت دینی خارجی، به عضویت آگاهانه یک گروه مذهبی خاص درآید. بیشتر صاحب نظران مسلمان بر این باورند که واژه «فطرت» مترادف اسلام است؛<sup>۳</sup> یعنی درحقیقت مؤمنان به اسلام آن را به منزله چارچوب دینی فراملی نوع بشر می بینند. اما در سطح فردی، فطرت مصادف با اولین سال های کودکی انسان است. این واقعیت که کودک ابتدا چنین است و بعدها یهودی، مسیحی و ... می شود، بدین معناست که فطرت مترادف اسلام نه فقط فراملی، که پیشاملی نیز می باشد.

شاخصه پیشاملی «فطرت»/اسلام در سطح جمعی نیز ظاهر می شود و در این سطح، هم ذات اولین عصر تاریخ بشر شمرده می شود که در عهد عتیق شکل گرفت و مسلمانان آن را در تاریخ نگاری خود به کار گرفتند. این عصر، دوران زمانی بین آدم تا ابراهیم را پوشش می دهد؛ از این رو پیشاملی است که تولد نیاکان بنی اسرائیل به پس از ابراهیم بازمی گردد.

ابراهیم یکی از قدمای پیشاملی در کتاب مقدس است که اسلام او را به طور خاص با ایده فطرت می شناسد. پیش از آنکه به سراغ این نکته برویم، می بینیم که ابراهیم در تلمود، چهره مؤمنی خود ساخته دارد که دینش از درون خود او سرچشمه می گیرد:

1. See Camilla Adang, "Islam as the Inborn Religion of Mankind: the Concept of *fitra* in the Works of Ibn Hazm," *al-Qgn/ara* 21 (2000): 391-410.

۲. از جمله ر.ک: محمد بن اسماعیل بخاری، *الصحیح، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۸، ۱۲/۱۲۵*؛ A.J. Wensinck, *A Handbook of Early Muhammadan Tradition* (repr. Leiden, EJ. Brill. 1971), s.v. "Religion".

۳. از جمله ر.ک: احمد بن حجر عسقلانی، *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بولاق، ۱۸۹۲/۱۳۱۰، ۱۹۷/۲-۱۹۸*.

ربی شمعون بار یوحای می‌گوید: «پدر ابراهیم به او تعلیمی نداد و او معلم دیگری هم نداشت؛ پس تورات را از کجا آموخت؟ واقعیت این است که خداوند تبارک و تعالی کلیه‌های ابراهیم را به دو معلم برای او بدل گردانید و این اندام‌ها از درون او برخاستند و حکمت را به او آموختند»<sup>۱</sup>.

چنان‌که از این سخن تلمودی برمی‌آید، دین ابراهیم از کودکی در او تثبیت و نهادینه شده بود: «ابراهیم سه‌ساله بود که پروردگار را شناخت...»<sup>۲</sup>.

در منابع اسلامه نیز چهره ابراهیم بر مبنای الگویی یکسان یعنی مؤمن آرمانی شکل گرفته است و به این ترتیب او را هم‌ذات ایده فطرت دانسته‌اند. مطالب مربوطه در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده است: «و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید...». نیم‌نگاهی به متون تفسیری مندرج در تفاسیر این آیه<sup>۳</sup> نشان می‌دهد که مقصود صریح از «فطرت»، فطرت «ابراهیم» است که به شکل نظام قوانین پاک‌سازی بدن، از جمله ختنه،<sup>۴</sup> تراشیدن بخش‌های مودار بدن، گرفتن ناخن‌ها<sup>۵</sup> و.... توصیف می‌شود.

تلمود افزون بر ابراهیم، نوح را نیز در پیوند با اندیشه یک دین فراملی می‌داند. این پیوند در قالب ایده (هفت) قانون که به «قوانین نوح»<sup>۶</sup> شهرت دارد، نمود می‌یابد. منظور از این دستورها، قوانینی است که بر فرزندان نوح وضع شده بود و بر قوانین نازل شده بر موسی در کوه سینا تقدم داشت؛ بنابراین پیروی از آنها بر همه ملل و افراد متمدن واجب بود. برخی ختنه را یکی از قوانین شریعت نوح و نیز ابراهیم می‌دانند؛ در فراز ۹ تا ۱۴ باب هفدهم پیدایش، به ابراهیم فرمان ختنه داده می‌شود و فرزندانش تا سینا نیز فرزندان نوح به

1. Genesis Rabbah 61 no. 1.

2. Nedarim 32a.

۳. از جمله ر.ک: جلال‌الدین سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ۱۱۱/۱ به بعد.

4. For which see M.J. Kister, “... And He Was Born Circumcised . . .”: Some Notes on Circumcision *hadith*,” *Oriens* 34 (1994): 10-30.

5. See Kister, “Pare Your Nails: a Study of an Early Tradition”, *Near Eastern Studies in Memory of M.M. Bravmann, The Journal of The Ancient Near Eastern Society of Columbia University*, 11 (1979): 63-70.

6. For example, *Sanhedrin* 56a.

حساب می آیند.<sup>۱</sup> اما در فرازهای دیگر، ختنه فرمانی است که ابراهیم جدا از قوانین نوح اجرا کرده است.<sup>۲</sup>

هر کدام از این موارد که درست باشد، شخصیت نوح و ابراهیم در تلمود، پایبند به یک نظام قانون فراملی و در واقع نظامی پیشاملی به ویژه مربوط به دوران پیش از موسی توصیف می شود.

در عهد عتیق و میدراش یهودی، مطلب پیوسته ای مبنی بر انتقال دین پیشاملی در طول نسل های مختلف وجود ندارد و چهره نوح و ابراهیم به صورت یگانه نمونه های درستکاری که میان نسل های گناهکار، تنها هستند به نمایش درمی آید. دو پاره متن زیر از پیرکه ابوت (Pirke Aboth)، توضیح آشکار این نکته است:<sup>۳</sup>

۱. از آدم تا نوح ده نسل وجود داشت که نشان می دهد صبر پروردگار به چه حد عظیم است؛ زیرا همه آن نسل ها پیوسته پروردگار را خشمگین کردند تا سرانجام آنها را در میان آب های خروشان سیل و طوفان فروبرد.

۲. از نوح تا ابراهیم ده نسل وجود داشت که نشان می دهد صبر پروردگار به چه حد عظیم است، زیرا همه آن نسل ها پیوسته پروردگار را خشمگین کردند تا اینکه سرانجام پدر ما، ابراهیم از راه رسید و جزای همه را گرفت.

با این حال، اندیشه وجود یک دودمان متوالی که از میراث موروثی الهی برخوردار باشد و این میراث میان نسل های نخستین منتقل شود، به تدریج در ادبیات هلنیستی یهودی از دوره معبد دوم ظهور یافت. در این متون، بر یگانگی نژاد بشر بین آدم و نوح تأکید می شود و سردمداران و قدمایی که در هر نسل می زیند، حلقه های وصل سلسله ای از رهبران اند که حاکمیت جهانی خود را بر انسان های معاصرشان می گسترانند و آن را به فرزندان خود واگذار می کنند.

1. Sanhedrin 59a-b.

2. Yoma 28b.

3. Pirke Aboth, 5: nos. 2-3.

اما آموزنده‌ترین شیوه در این زمینه، روش توصیف عصر پیشاملی در اپوکریفای یوبیل<sup>۱</sup> است که نزدیک به ۱۳۰ سال پیش از میلاد نگارش و گردآوری شد. در پاره‌های ۲۰ تا ۳۵ بخش ۷ کتاب، فهرستی از هفت قانون آمده است که نوح اجرای آنها را به پسرانش فرمان داده بود و بدیهی است که توضیح قوانین تلمودی نوح به شمار می‌رود. در نسخه حاضر، این قوانین شامل رعایت درستکاری و عدالت، پوشاندن بدن، دعا و شکر خالق، تکریم والدین، محبت به همسایه، دوری از زنا و ناپاکی و نریختن یا نخوردن خون است. نوح در پایان سخنان خود به پسرانش می‌گوید: «برای همین، خنوخ پدر پدرت، به پسرش متوشالح چنین فرمان داد و او به پسرش لمک، و لمک همه آنچه را پدرانش به او امر کرده بودند، به من دستور داد. و پسرانم! من نیز به شما فرمان خواهم داد، چنان‌که خنوخ در جشن اول به پسرش فرمان داد، درحالی‌که هنوز زنده بود و هفتمین نسل خود را می‌دید، تا روز مرگ به پسرش و پسران پسرش امر کرد و گواه بود».<sup>۲</sup>

این بخش بیان‌کننده این ایده است که کل نوع بشر در نسل‌های بین آدم و نوح تحت نظام قوانین تغییرناپذیر متحد شده بودند؛ قوانینی که بر اساس یک فرمان تشریفاتی از نیایی به نیای دیگر انتقال می‌یافت. فرمان نوح نیز دقیقاً بر اساس الگوی نیاکانش شکل گرفت.

اندیشه میراث دینی پیاپی در کتاب اپوکریفای خنوخ، معروف به اسرار خنوخ<sup>۳</sup> تکرار شده است؛ اما در اینجا یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها، یعنی کتاب مقدس به میراث افزوده می‌شود و جایگاه نیاکان را از قانون‌گذار به پیامبر تغییر می‌دهد. کتب مقدسی که در اختیار آنهاست «کتاب‌های دست‌نوشته پیامبران» نامیده می‌شود؛ یعنی آنها متعهد شده‌اند آنچه را بنویسند که از جانب خدا بر آنها نازل شده است. کتاب‌های این فهرست شامل دست‌نوشته آدم، شیث، انوش، کنعان، مهللئیل، یارد و خود خنوخ است.<sup>۴</sup> گفته می‌شود خنوخ ۳۶۰ متن مقدس نوشته است که متن آنها را فرشته‌ای بر او خوانده است.<sup>۵</sup>

1. Book of Jubilees, English version in R.H. Charles, ed., *The Apocrypha and Pseudepigrapha of the Old Testament Vol. II: Pseudepigrapha* (Oxford: Oxford University Press, 1913).
2. Book of Jubilees 7:38-39 in Charles, *The Apocrypha*. See also Uri Rubin, "Prophets and Progenitors in the Early Shi'a Tradition," *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 1 (1979): 56.
3. The Book of the Secrets of Enoch [Version A], in Charles, *The Apocrypha*.
4. The Secrets of Enoch, 33:10, in Charles, *The Apocrypha*.
5. The Secrets of Enoch, 23:6, in Charles, *The Apocrypha*.

این کتاب‌ها پیامی جهانی دارند و این واقعیت هم نشان‌دهنده آن است که خداوند فرمان داد انسان‌ها «فرزند به فرزند، نسل به نسل، ملت به ملت» پراکنده شوند.<sup>۱</sup> کتبی در بردارنده «تمام کارهای پروردگار، هر آنچه از آغاز خلقت بوده و تا آخرالزمان خواهد بود»<sup>۲</sup> از سوی دیگر، خنوخ این متون مقدس را کتاب‌هایی اسرارآمیز یا مخفی تلقی می‌کند که فقط برای مؤمنان نسل‌های آینده آشکار خواهند شد.<sup>۳</sup> در کتاب اپوکریفای دیگری که با عنوان کتاب اول خنوخ منتشر شد، خنوخ این متون مقدس را در جایگاه بخشی از آخرین وصیت‌نامه خود به پسرش متوشالاح می‌نویسد و به او دستور می‌دهد کتاب‌ها را نگه دارد و به نسل‌های آینده تحویل دهد.<sup>۴</sup>

افزون بر کتاب‌های اپوکریفایی مذهبی، وقایع‌نگاری تاریخی یوسفوس فلاویوس (یوسف فلاوی)، معروف به تاریخ باستانی یهود نیز به بررسی تاریخ بین آدم و نوح می‌پردازد. در اینجا نیاکان بین آدم و نوح به صورت یک سلسله رهبر یا پیشروی سیاسی و اداری توصیف می‌شوند. به گفته فلاویوس، انوش پسر شیث، در نهمصد و دوازده سالگی «حکومت را به پسرش کنعان سپرد». فلاویوس درباره یارد، پسر مهلائیل، می‌گوید که «پسرش خنوخ جانشین او شد». پسر خنوخ متوشالاح، «حکومت را به پسرش لمک سپرد» و لمک نیز به نوبه خود «نوح، پسر خود را به فرمانروایی مردم منصوب کرد». نوح «حکومت را نهمصد و پنجاه سال حفظ کرد».<sup>۵</sup>

در مجموع، نیاکان بین آدم و نوح که به دوران پیش از طوفان مربوط می‌شوند، بنا به منابع غیراسلامی بالا، یک دودمان متوالی حاکمیت موروثی را شکل می‌دهند که نبوی، دینی و همچنین اداری و سیاسی است.

1. The Secrets of Enoch, 33:9, in Charles, *The Apocrypha*. Compare, Rubin, "Prophets and Progenitors," 58 n. 103a.
2. The Secrets of Enoch, 47:2, in Charles, *The Apocrypha*.
3. The Secrets of Enoch, 35:2, in Charles, *The Apocrypha*.
4. 1 Enoch, 82:1.
5. Josephus Flavius, *The Life and Works of Flavius Josephus*, translated by William Whiston (Philadelphia: The John C. Winston Company, n.d.), *Antiquities of the Jews*, 1:3, 4. See Rubin, "Prophets and Progenitors," 56 with n. 95.

## ۲. پیامبران پیشاملی در تاریخ‌نگاری اسلامی

این مدل جهانی به نمونه اولیه‌ای برای شکل‌گیری نسخه ابتدایی اسلام تبدیل شد. به این ترتیب، نوح در اسلام در قامت بنیان‌گذار مجموعه‌ای از احکام اساسی اسلام شناخته می‌شود که جزء آخرین وصیت او به شمار می‌آیند. این احکام در روایتی این‌گونه برشمرده می‌شوند که او به پسرانش دو دستور داد و آنها را از دو چیز نهی کرد؛ اولین دستور، گفتن این جمله بود: «خدایی جز الله نیست». این اولین جزء شهادت به ایمان در دین اسلام (شهادت) است. دستور دوم، گفتن «الحمد لله» (سپاس خدای را) بود. اما نوح پسرانش را از دو چیز نهی کرد؛ اولی بت پرستی (شرک) و دومی تکبر (کبر).<sup>۱</sup> اینکه به زبان آوردن شهادت میان دستوره‌های نوح آمده، اشاره‌ای است آشکار به همسانی اسلام و دین پیشاملی که الگوی ابتدایی آن بوده است.

افزون بر این، این دین جهانی پیشاملی در روایات دیگر، «اسلام» نامیده شده است. می‌توان گفت صریح‌ترین روایت از این دست در کتاب ابن سعد (د. ۲۳۰ ق/ ۸۴۵ م) ثبت شده است که در آن عکرمه (غلام بن عباس، مدنی، د. ۱۰۵ ق/ ۷۲۳ میلادی) می‌گوید: «از آدم و نوح ده نسل بود که همگی مسلمان بودند» (کان بین آدم و نوح عشرة قرون، کلهم علی الاسلام).<sup>۲</sup> در این روایت، دوران پیش از طوفان عصر طلایی دین اسلامی پیشاملی معرفی می‌شود.

این روایت و موارد مشابه دیگر، در تفاسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره نیز آمده است: «مردم در ابتدا گروهی واحد و یک دست (امه واحده) بودند، سپس خداوند پیامبرانی را مژده‌دهنده و بیم‌رسان برانگیخت...». در برخی تفاسیر، این آیه بدین معنا آمده که همه انسان‌ها از زمان آدم، مؤمنان واقعی بودند تا آنکه بعد از نوح به اختلاف و تضاد دچار شدند.<sup>۳</sup>

۱. فضل الله الجیلانی، فضل الله الصمد فی توضیح الادب المفرد للبخاری، حمص، المكتبة الإسلامية، ۱۹۶۹، ۵-۴/۲؛ نیز رک: ابواسحاق احمد بن محمد الثعلبی، قصص الانبیاء، بیروت، المكتبة الثقافية، بی تا، ۵۱-۵۲؛ احمد بن حنبل، المسند، بیروت، المكتبة الإسلامية للطباعة والنشر، ۱۹۷۸، ۱۷۰/۲، ۲۲۵.  
۲. محمد بن سعد، کتاب الطبقات، تصحیح احسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰، ۴۲/۱. سند روایت چنین است: سفیان بن سعید ثوری (کوفی، د. ۶۱ ق/ ۷۷۸ م) < پدرش > عکرمه؛ نیز رک: روایت ابن کلبی (د. ۲۹۰ ق/ ۸۱۹ م) < پدرش > ابوصالح < ابن عباس در طبری، تاریخ الطبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۸۷، ۱۸۹/۱؛ تصحیح دخویه: ۱۹۷/۱.

3. For details see Uri Rubin, "Pre-Existence and Light - Aspects of the Concept of *Nūr Mu'ammad*," *Israel Oriental Studies* 5 (1975): 78.

تمرکز بر عصر پیش از طوفان احتمالاً نتیجه این دیدگاه موجود در عهد عتیق است که فرزندان پسران نوح پس از طوفان به سه نژاد جداگانه تقسیم شدند؛ رویدادی که نشانه پایان برتری جهانی یک دین فراملی است. با وجود این، دوران پیشاملی یا به بیان بهتر پیشاسرائیلی، در سلسله سامی فرزندان نوح تا ابراهیم ادامه دارد و همین توضیح می‌دهد که چرا او نیز همچنان از قوانین دینی جهانی پیروی می‌کند.

تاریخ‌نگاری اسلامی از بزرگان دودمان‌ها، پیامبرانی می‌سازد که خداوند برای گسترش دینش میان بشریت فرستاده است. بنا به برخی روایات، اولین کسی که از سوی خدا برای هشدار به مردم فرستاده شد، نوح بوده است.<sup>۱</sup> این روایات از خنوخ نیز چهره پیامبری را به دست می‌دهد که ظاهراً همان ادریس است و بنا به گفته‌ها، اولین انسانی بود که نبوت به او اعطا شد.<sup>۲</sup> همچنین گفته می‌شود که خنوخ/ ادریس اولین کسی بود که پس از آدم به پیامبری برای انسان‌ها فرستاده شد.<sup>۳</sup> در روایتی دیگر، شیث اولین پیامبر پس از آدم<sup>۴</sup> معرفی می‌شود و خود آدم نیز - بر اساس این حدیث که به محمد [ص] بازمی‌گردد - نخستین پیامبری بود که خدا مبعوث کرد.<sup>۵</sup> بدین ترتیب آدم و محمد به دو سرسلسله جهانی پیامبران بدل می‌شوند. این همسانی دو پیامبر در روایتی از وهب بن منبه (یمنی، د. ۱۱۰/ق ۷۲۸م) به نقل از ابن عباس آمده است. وهب می‌گوید که آدم اولین فرستاده خدا و محمد آخرین فرستاده اوست.<sup>۶</sup>

ایده انتقال نوعی میراث بینانسللی در دوره پیش از طوفان نوح از طریق جریان وراثت دودمانی در تاریخ‌نگاری اسلامی نیز دیده می‌شود. این وراثت به صورت مهم‌ترین ویژگی دین پیشاملی درآمده است و این امکان را به اسلام داده است که محمد [ص] را به سلسله پیامبران پیوند دهد و او را به برجسته‌ترین وارث آنها تبدیل کند. در واقع تاریخ‌نگاری اسلامی، محمد [ص] را به مقصد نهایی مسیری تبدیل کرد که میراث الهی

۱. طبری، تاریخ، ۱/۱۷۸؛ ۱۸۳/۱-۱۸۴.
۲. ابن هشام، السیرة النبویة، تصحیح مصطفی السقا و دیگران، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۱، ۳/۱.
۳. ابن سعد، کتاب الطبقات، ۱/۴۰، ۵۴ (ابن کلبی)؛ طبری، تاریخ، ۱/۱۷۰؛ ۱۷۲/۱ (ابن اسحاق).
۴. ابن قتیبہ، کتاب المعارف، تحقیق محمد اسماعیل الصاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۰، ۲۶.
۵. ابن سعد، کتاب الطبقات، ۱/۱۳۲؛ سند روایت: ابوعمر و الشام (عبادة بن نسی) (شامی، د. ۱۱۸/ق ۷۳۶م) < عبید بن الخشخاش > ابوذر الغفاری (صحابی، د. ۳۲/ق ۶۵۲-۶۵۳م) < پیامبر. نیز ر. ک: طبری، ۱۵۱/۱، که در آن ابودریس خولانی (شامی، د. ۸۰/ق ۶۹۹م) از ابوذر نقل می‌کند.
۶. ابن قتیبہ، کتاب المعارف، ۲۶.

نسل به نسل در آن منتقل می‌شد و بدین ترتیب اسلام محمد ه حلقه نهایی تاریخیه مقدس دین خدا بدل شد.

شکل‌گیری ساختار ادبی نخستین آثار تاریخ‌نگاری موجود که مسلمانان عصر اول اسلامی تألیف کرده بودند، مدیون پیوند اسلام محمد و دین پیشاملی خداوند است. بررسی‌های تاریخی این تاریخ‌نگاران، نه از محمد در جایگاه بتیان‌گذار مفروض اسلام، بلکه از آفرینش جهان و تاریخیه ساکنان آن از آدم به بعد آغاز می‌شود. آنها به این شیوه قصد داشتند نشان دهند میراث اسلامی محمد با میراث الهی که از زمان آدم از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است، همسانی دارد.

بهترین نمونه در اثبات این نکته، آثار ابن اسحاق (د. ۱۵۰/ق. ۷۶۸ م) است؛ او از اولین نویسندگانی بود که درباره تدوین سیره محمد [ص] فعالیت نظام‌مند داشت. اثر او معمولاً به تحریر ابن هشام شناخته می‌شود؛ اما اولین قسمت اثر در کتاب ابن هشام نیامده و فقط در کتاب مشهور تاریخ طبری (تاریخ الأمم و الملوك) باقی مانده است.<sup>۱</sup> طبری از طریق محدثی به نام سلمة بن الفضل (د. ۱۹۱/ق. ۸۰۷ م) از ابن اسحاق نقل می‌کند؛ چون نسخه‌ای که وی از ابن اسحاق در اختیار داشت، معتبرترین نسخه به حساب می‌آمده است.<sup>۲</sup> عمده مطالبی که ابن اسحاق در این قسمت نقل می‌کند، برگرفته از منابعی یهودی است که ابن اسحاق اغلب آنها را «مردمان کتاب نخستین» (اهل الکتاب الاول)، یعنی تورات می‌خواند.<sup>۳</sup>

روایت ابن اسحاق به‌ویژه در رابطه با اسامی همسران آباء بنی اسرائیل، شباهت چشمگیری به کتاب یوبیل دارد و با نام‌های ثبت شده در آن کتاب یکسان است؛ اگرچه این نام‌ها در متن عربی طبری که در دست است، دچار تغییر و تحریف شده‌اند.<sup>۴</sup>

1. Compare Rubin, "Prophets and Progenitors," 57-58.

2. Compare Rubin, "Prophets and Progenitors," 57 n. 101 (from *Tārīkh Baghdād*).

3. For example, `abari, *Tārīkh*, 1:139; 1:139-40.

4. See Rubin, "Prophets and Progenitors," 58 n. 109; Franz Rosenthal, trans., *The History of al-Tabari Volume I: General Introduction and From the Creation to the Flood* (Albany: State University of New York Press, 1989), 317 n. 903.

روایت ابن اسحاق چنان که طبری نقل می‌کند، آشکارا گویای ایده سلطه موروثی است. ابن اسحاق می‌گوید وقتی آدم در آستانه مرگ بود، پسرش شیث را فراخواند و او را وارث خود کرد. آدم در آخرین دم، خبر نزدیک شدن طوفان را به شیث رساند و وصیت نامه‌اش را خطاب به او نوشت. شیث پس از پدر وصی او شد و حکومت (الریاسه) را از او به ارث برد. بر اساس روایتی که ابن اسحاق از محمد [ص] نقل می‌کند، خداوند پنجاه کتاب آسمانی (صحیفه) بر شیث نازل کرد.<sup>۱</sup>

در نتیجه می‌توان گفت ابن اسحاق ویژگی‌های اساسی حاکمیت موروثی را چنان که در منابع یهودی آمده بود بازتولید کرده است. در بیان او، نیاکان حلقه‌هایی به هم پیوسته در سلسله انساب پیشوایان هستند که سلطه‌ای با ماهیت نبوی، مذهبی و نیز آشکارا حکومتی برخوردار بوده‌اند. شیث حکومت را از پدرش به ارث می‌برد و خداوند کتب مقدس را بر او فرومی‌فرستد.

ابن اسحاق همچنین می‌گوید آدم پس از نگارش وصیت نامه درگذشت و فرشتگان به دور او گرد آمدند؛ چون او برگزیده خداوند (صفی الرحمن) بود.<sup>۲</sup> این لقب نشان می‌دهد که میراث‌خواران نه تنها حلقه‌های به هم پیوسته یک سلسله متوالی، که هم‌زمان برگزیدگان خداوندند که او برای انجام رسالت مقدس خود انتخاب کرده است؛ بنابراین جانشینی موروثی و انتخاب الهی دو جنبه مکمل جایگاه مرجع آنهاست.

میراثی که از آن سخن می‌گوییم، از یک سری مظاهر منسجم و ملموس مرجعیت تشکیل می‌شود. ابن اسحاق می‌گوید شیث اقلام موجود در میراث آدم را جمع‌آوری کرد و آن میان یک شاخ (قرن) بود که آدم از بهشت آورده بود. این یادگارهای نمادین روی پله‌های رفیع (معراج) قرار داده شدند تا هیچ‌کس آنها را از یاد نبرد.<sup>۳</sup>

پس از شیث، خنوخ جانشین او شد. ابن اسحاق درباره خنوخ می‌گوید او به اداره قلمرو (قَمَ بَسِیَاسَتِی الْمُلْک) و هدایت رعایا پرداخت (و تَدبیر مَن تَحْت یدیه مَن رعیته). او راه پدر را در پیش گرفت و هرگز انحراف یا تغییری در آن پدید

۱. طبری، تاریخ، ۱۵۲/۱؛ ۱۵۳/۱.

۲. طبری، تاریخ، ۱۵۹/۱؛ ۱۶۱/۱.

۳. طبری، تاریخ، ۱۵۹/۱؛ ۱۶۱/۱.

نیاورد.<sup>۱</sup> در اینجا ویژگی مهم دیگر میراث نمایان می‌شود: میراث ثابت و بی‌تغییر بماند؛ چون تغییر به معنای انحراف دین خدا از حالت اصیل و ایده‌آل آن است و تک‌تک اعضای سلسله برگزیده، وظیفه الهی دارند تا از میراث در مقابل تغییر و بدعت دفاع کنند.

روایت در ادامه به اهل تورات و نزول سی کتاب آسمانی بر خنوخ و نبرد او با پسران سرکش قابیل می‌پردازد و اشاره می‌شود که خنوخ به رسم همان سفارش پدران پدرش به او و یکدیگر، وصی پدرش بود.<sup>۲</sup>

بر اساس روایتی دیگر از اهل تورات، خنوخ پیش از عروج به آسمان، پسرش متوشالح را به جانشینی خود منصوب کرد (استخلف) تا اداره حکومت خدا را بر عهده گیرد (علی امر الله).<sup>۳</sup> این جانشینی شاید صریح‌ترین جلوه از دو جنبه مکمل سطله نیاکان باشد. هر دوی آنها وارث پدران خود و نیز جانشین خدایند و مسئولیت حکومت او را میان انسان‌ها بر عهده دارند. بنابراین میراث موروث به هسته اصلی دین خدا بر زمین بدل می‌شود.

همچنین از اهل تورات نقل شده است که متوشالح صاحب پسری به نام لمک شد و همچون پدرانش به اطاعت از خدا و وفاداری به احکام خدا (عهد) گردن نهاد. متوشالح در آستانه مرگ، پسرش را به جانشینی خود برگزید (استخلف) تا حکومت او را به دست گیرد (علی امره) و همان میراث تغییرناپذیری را که نیاکانش به او سپرده بودند، به لمک واگذار کرد.<sup>۴</sup>

تاریخ‌نگاران بعد از ابن اسحاق، این روایت‌ها را پیرامون میراث جانشینی قدمای پیش از طوفان تکرار کرده‌اند؛ برای مثال هشام بن محمد کلبی (د. ۲۰۴ق/ ۸۱۹م)، روایتی به نقل از پدرش ارائه می‌دهد که به ابن عباس بازمی‌گردد و ابن سعد و طبری نیز آن را نقل کرده‌اند. کلبی انتقال متوالی میراث (وصیه) را از شیث به انوش و سپس به کنعان، مهللئیل، یارد، خنوخ، متوشالح و لمک، پدر نوح شرح می‌دهد.<sup>۵</sup>

۱. طبری، تاریخ، ۱/۱۶۳؛ ۱/۱۶۴.

۲. طبری، تاریخ، ۱/۱۷۰؛ ۱/۱۷۳.

۳. طبری، تاریخ، ۱/۱۷۲-۱۷۳؛ ۱/۱۷۶-۱۷۷.

۴. طبری، تاریخ، ۱/۱۷۳؛ ۱/۱۷۸.

۵. ابن سعد، کتاب الطبقات، ۱/۳۹، ۴۰؛ طبری، تاریخ، ۱/۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۴؛ ۱/۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۹.

ابن اسحاق و کلبی البته سیر پیوسته و بی وقفه‌ای از میراث موروثی را در طول این نسل‌ها از دوران نوح تا ابراهیم ترسیم نمی‌کنند. ظاهراً بدان دلیل که ابراهیم آغازگر عصری ویژه خود دانسته می‌شد؛ چون او مؤمنی بود که از نیاکانی بت پرست زاده شده بود و این نیاکان به هیچ وجه نمی‌توانستند حامل میراث پاکی و درستکاری باشند. این نکته در منابع یهودی که به آنها اشاره شد نیز آمده است و در آن منابع نیز خط متوالی میراث فقط از آدم تا نوح ترسیم شده است.

با این وجود علاقه تاریخ‌نگاران مسلمان به انتقال پیایی این میراث در دوره قبل از طوفان، گواهی است کافی بر اینکه آنها این دوره را اولین مرحله تاریخ اسلام می‌دانستند و محمد را وارث همان میراث تغییرناپذیر. حقیقت این مسئله را می‌توان به طور خاص در روایات بالا دید که دین پیشاملی را با اسلام می‌شناسند.

### ۳. پیامبران بنی اسرائیل و محمد [ص]

دوره بین عصر پیشاملی و ظهور محمد [ص]، یعنی دوره‌ای که تاریخ یهودیان و مسیحیان را دربر می‌گیرد، از نظر تاریخ‌نگاران مسلمان اهمیت ویژه‌ای دارد. در واقع از دید آنها، پیامبران یهودیت و مسیحیت بین دوران پیشاملی و شخص محمد [ص] پلی مستحکم می‌زنند.

روایت ابن اسحاق درباره این پیامبران با اسحاق پسر ابراهیم<sup>۱</sup> آغاز می‌شود و به عیسی و حواریون او ختم می‌شود.<sup>۲</sup> طبری که روایت‌های ابن اسحاق را درباره پیامبران بنی اسرائیل نقل می‌کند، روایات دیگری را از منابع دیگر در میان آنها آورده است. در برخی از این روایت‌ها، به صراحت از انتقال میراث از یک نسل بنی اسرائیل به نسلی دیگر سخن به میان می‌آید؛ بنابراین، برای نمونه، صراحتاً به انتقال وصیت از یعقوب به یوسف<sup>۳</sup> و از یوسف به برادرش یهودا اشاره می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. طبری، تاریخ، ۱/۳۱۷؛ ۳۵۵-۳۵۴/۱.

۲. طبری، تاریخ، ۱/۶۰۲-۶۰۴؛ ۷۳۷-۷۳۹.

۳. طبری، تاریخ، ۱/۳۶۴؛ ۴۱۳.

۴. همان جا.

یعقوبی نویسنده شیعه (د. ۲۸۳ق/۸۹۷م) شرح مفصلی از جریان پیاپی مرجعیت در طول نسل‌ها پس از آدم ارائه می‌دهد؛ جریانی که در میان بنی اسرائیل تداوم یافته است. کتاب تاریخ یعقوبی پر از نقل قول‌هایی از کتاب مقدس و دیگر منابع یهودی و مسیحی است.<sup>۱</sup> نویسنده روایت خود از تاریخ پیش از اسلام را حول محور این منابع شکل می‌دهد. از تاریخ یعقوبی چنین یاد می‌کنند: «قدیمی‌ترین وقایع‌نگاری جهانی به زبان عربی به عنوان اثری که به وقایع خلقت انسان تا دوران نویسنده می‌پردازد»؛<sup>۲</sup> البته در واقع باید اثر ابن اسحاق را چنین توصیف کرد.

بنابراین پیامبران بنی اسرائیل، میان محمد و مرحله پیشاملی تاریخ واسطه شده‌اند؛ یعنی اسلام آنها را نمایندگان مشروع دین ازلی خدا معرفی کرده است.

مسلمانان به رابطه آخرین پیامبر بنی اسرائیل، عیسی، با محمد [ص] توجه ویژه‌ای داشتند. عیسی از نظر زمانی، نزدیک‌ترین پیامبر بنی اسرائیل به محمد [ص] بود و اسلام این نزدیکی زمانی را به پیوند خونی تبدیل کرد. روایتی از ابوهریره (صحابی محمد [ص]، د. ۵۷ق/۶۷۷م) نقل شده است که در آن محمد [ص] می‌گوید: «من در این دنیا و آن دنیا نزدیک‌ترین فرد به عیسی بن مریم هستم». به نظر می‌رسد مقصود از این روایت، همان پیوند و رابطه خونی باشد. پیامبر در پاسخ به چگونگی این نزدیکی توضیح می‌دهد: «پیامبران همچون برادرانی‌اند که از یک پدر و مادرانی گوناگون زاده می‌شوند؛ اما دینشان یکی است، بین من و عیسی پیامبری نیست».<sup>۳</sup>

در اینجا محمد [ص]، پیامبران را به پسران یک پدر از مادران مختلف تشبیه می‌کند و آن پدر را تنها دین تغییرناپذیر خداوند می‌داند که کل پیامبران را با هم متحد می‌کند.

۱. درباره منابع یعقوبی درباره تاریخ کتاب مقدس و به خصوص ترجمه عربی کتاب سریانی *Cave of Treasures* رک: Adang, *Muslim Writers on Judaism and the Hebrew Bible: From Ibn Rabban to Ibn Hazm* (Leiden: E.J. Brill, 1996), 117-20, and the bibliography therein.

2. Stephen R. Humphreys, *Islamic History: a Framework for Inquiry* (Minneapolis: Bibliotheca Islamica, 1988), 75.

۳. محمد بن احمد بن حبان البستی، الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ترتیب عملاء الدین الفارسی، تحقیق شعیب ارناؤوط، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۹۸۸، ۱۴، ش ۶۱۹۴. نیز رک: صحیح بخاری، ۴/۲۰۳؛ صحیح مسلم ۷/۶۹۶؛ سنن ابی داود، ۵۲۲/۲؛ مسند ابن حنبل، ۳۱۹/۲؛ ۴۰۶؛ ۴۳۷؛ ۴۶۳-۴۶۴؛ ۴۸۲.

این گونه است که همه آنها برادر و هم کیش اند و در میانشان عیسی و محمد نزدیک ترین زوج اند. اما برخی از دانشمندان مسلمان توضیح داده اند که مقصود از مادران مختلف، انواع گوناگون شریعت آنان بوده است؛ یعنی قوانین دینی متمایزی که بین جوامع توحیدی مختلف، متفاوت است.<sup>۱</sup>

لزوم تأکید بر نزدیکی عیسی و محمد احتمالاً نتیجه این واقعیت بوده است که پس از عیسی، چند نسل از مریدان مسیحی او آمدند که اسلام آنها را خوب می شناخت و در منابع اسلامی، گزارش های فراوانی در مورد آنها آمده است. نام و نشان این مریدان عمدتاً در تفاسیر آیات مختلف قرآن یافت می شود که مرتبط با فاصله (فتره)<sup>۲</sup> بین عیسی و محمد [ص] به حساب می آیند.<sup>۳</sup> با توجه به این گزارش ها درباره جانشینان مسیحی عیسی، می توان چنین فرض کرد که هدف روایتی که بر رابطه محمد [ص] با عیسی تأکید می کند، آن بوده است که محمد [ص] اصیل ترین نماینده پیام دینی عیسی است، نه پیروان مسیحی او. پس در اینجا می توان آشکارا به مقصود جدلی ضد مسیحی پی برد.

همان طور که روایت ها محمد [ص] را نزدیک ترین فرد به عیسی دانسته اند، از او در جایگاه نزدیک ترین فرد به موسی هم یاد شده است و در این مورد خبری از پیام جدلی ضد مسیحی نیست، بلکه مفهومی ضد یهودی در کار است. نزدیکی محمد [ص] با موسی در روایاتی آمده است که تاریخ روز عاشورا را بازگو می کند و در برخی به رابطه این روز با روز کیپور (کفاره) یهودیان اشاره می شود. نقل شده است وقتی محمد [ص] از مکه به مدینه هجرت کرد، متوجه شد یهودیان آن شهر دهمین روز ماه محرم (عاشورا) را روزه می گیرند. وقتی دلیل این مناسک را پرسید، پاسخ شنید که دلیل تعطیلی این روز آن است که خداوند در آن روز بنی اسرائیل را از دست دشمنانشان رهایی بخشید و موسی به شکرانه این رهایی روزه گرفت. در آنجا محمد [ص] به یهودیان گفت: «من از شما به موسی سزاوارترم [نزدیک ترم]» (انا احق بموسی منکم) و روز عاشورا را روزه گرفت و

۱. از جمله ر.ک: ابن حجر، فتح الباری، ۶/۳۵۴.

۲. قس: قرآن، مائده (۵): ۱۹.

۳. آیاتی که اشاره به این موضوع دارند چنین اند: یس (۳۶): ۱۳ به بعد؛ کهف (۱۸): ۹ به بعد؛ بروج (۸۵): ۴؛ نیز ر.ک: ابن سعد، کتاب طبقات، ۵۳/۱.

مسلمانان را به پیروی از خود سفارش کرد.<sup>۱</sup> این مسئله بدان معناست که اصیل‌ترین حاملان میراث موسی، امت اسلام‌اند نه یهودیان.

در روایتی دیگر که از ابوهریزه نقل شده است، تاریخ عاشورا به عقب‌تر می‌رود و به مرحله پیشاملی تاریخ می‌رسد؛ یهودیان به محمد [ص] توضیح می‌دهند که دلیل تعطیلی این روز تنها رستگاریشان به دست خدا در زمان موسی نبوده است؛ دلیل دیگر آن بود که در چنان روزی کشتی نوح بر زمین خشک (کوه جودی) قرار گرفت و نوح به شکرانه آن روزه گرفت.<sup>۲</sup> بنابراین ریشه این میراث دینی اسلامی به محملی جهانی می‌رسد که نوح و موسی را دربر می‌گیرد و با محمد به پایان می‌رسد.

افزون بر موسی، داوود نیز از نمادهای رایج رستگاری و پیروزی میان یهودیان است که باز هم محمد [ص]، شایسته‌ترین وارث او معرفی می‌شود. روایاتی که داوود و محمد [ص] را به هم می‌پیوندند، بر محور آن دسته از یادگارها و وسایل شخصی محمد [ص] شکل می‌گیرد که بخشی مهمی از میراث او را تشکیل می‌داد. از جمله آثاری که از محمد به جای ماند، بالاپوش جوشنی (درع) بود که برای محافظت در میدان جنگ به تن می‌کرد و بنا به روایتی میراث داوود بود که در مصاف با جالوت به تن داشت.<sup>۳</sup>

همه این روایات نشان‌دهنده این برداشت است که اسلام محمد از میراث الهی و تغییرناپذیری که خداوند از زمان آدم به همه پیامبران سپرده بود، سرچشمه می‌گیرد؛ از این رو تنها دینی است که تمامی نوع بشر باید بدان پایبند باشند.

در روایات دیگر، مفهوم میراث تغییرناپذیر الهی که در طول نسل‌های پیاپی از آدم به محمد [ص] منتقل می‌شود، با ایده ازلیت محمد [ص] ترکیب شده است<sup>۴</sup> و ماهیت

۱. صحیح بخاری، ۵۷/۳؛ مسند ابن حنبل، ۲۹۱/۱، ۳۱۰، سند: سعید بن جبیر (کوفی)، د. ۹۵/ق ۷۱۳-۷۱۴ (م) < ابن عباس. در روایتی دیگر به جای «احق» (یا در کنار آن) «اولی» آمده است، رک: صحیح بخاری، ۱۸۶/۴؛ مسند ابن حنبل، ۳۳۶/۱.

۲. ابن حنبل، مسند، ۳۵۹/۲-۳۶۰.

۳. ابوسعید خدری، شرف النبی، نسخه خطی کتابخانه بریتانیا (Or. 3014)، برگ ۱۶۱ب؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۹۵۶، ۱۴۷/۱.

4. For which see Rubin, "Pre-Existence and Light," 62-119.

این ایده، معادل میراث انتقالی پیاپی به حساب می آید. بنابراین این میراث جهانی، حالتی کاملاً اسلامی یافت؛ یعنی محمد [ص] به خاستگاه و مبدأ آن بدل شد و دیگر پیامبران تنها ظرفی اند حامل این محمد [ص] ازلی. در یکی از این روایات به ثبت و ضبط ابن سعد، این سخن به محمد [ص] منسوب شده است: «بُعْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ قُرْنَا فِقْرْنَا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقُرْنِ الَّذِي كُنْتُ مِنْهُ: مِنْ أَسْمَى بَهْتَرِينَ فِرْزَانِ بَنِي آدَمَ، نَسْلَ بِنَسْلِ دَرِ هَرِّ قُرْنِي تَا بِي اَيْنِ قُرْنِ كِي دَرِ اَنِّ مِي زِيمِ بَرَكْزِيدِي شَدَم.»<sup>۱</sup>

چنان که گلدزیهر اشاره می کند،<sup>۲</sup> در این روایت سخن از یک پیامبر است، همان محمد [ص] ازلی که از ابتدا وجود داشته است و نسل به نسل (قرنا فقرنا) میان انسان ها ظاهر شده است، تا اینکه سرانجام در قامت محمد [ص] مبعوث شد.<sup>۳</sup> از این نکته به این نتیجه می رسیم این روایت که در کتاب صحیح بخاری<sup>۴</sup> و دیگر منابع<sup>۵</sup> هم آمده است، افزون بر اسلام، شخص محمد [ص] را همان میراثی الهی می داند که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. البته سیر این انتقال به دوره خاصی محدود نمی شود، بلکه نامتناهی است؛ یعنی کل نسل های انسان را که از آغاز تا زمان محمد [ص] زیسته بودند، دربر می گیرد. ایده اصلی این است که نسل هایی که میراث میان آنها منتقل می شد بهترین مردم زمین بوده اند و شجره نامه ای برگزیده می ساختند که به محمد [ص] می رسید.

با توسل به تفاسیر آیه ۲۱۹ سوره شعراء در قرآن می توان به روایات بیشتری با همین منظور اشاره کرد. این آیه به تحرک پیامبر (تقلب) میان سجده کنندگان (الساجدين) می پردازد. در روایتی از ابن عباس که ابن سعد آن را ثبت کرده است، آمده است قرآن در اینجا درباره

۱. ابن سعد، کتاب الطبقات، ۱/ ۲۵؛ سند: عمرو بن ابی عمرو (مولای مطلب بن عبدالله، مدنی، د. ۱۴۴۱ق/ ۷۶۱م) < سعید المقبری (مدنی، د. ۱۲۳۱ق/ ۷۴۱م) < ابوهیره < پیامبر.

2. Ignaz Goldziher, "Neuplatonische und gnostische Elemente im Hadit," *Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete* 22 (1909): 340.

۳. اکنون به این نتیجه رسیده ام که نقد من به گلدزیهر در این باره بی اعتبار است؛ برای آن نقد، ر. ک: Rubin, "Pre-Existence and Light," 72.n. 27

۴. صحیح بخاری، ۴/ ۲۲۹.

۵. احمد بن الحسین بن علی بیهقی، دلائل النبوة، تحقیق عبدالمعطي القلعه جی، بیروت، دارالکتب الاسلامیة، ۱۹۸۸، ۱/ ۱۷۵؛ سیوطی، الخصائص الكبرى، تحقیق محمد خلیل هراس، القاهرة، الکتب الحدیثة، ۱۹۶۷، ۱/ ۹۴.

حلول محمد [ص] در نسل‌های مختلف پیامبران صحبت می‌کند تا اینکه خداوند او را به پیامبری برمی‌انگیزد.<sup>۱</sup>

در مجموع این ایده که میراث حاکمیت الهی در طول نسل‌ها جریان دارد و از طریق پیام‌های پیامبران مختلف به مردم می‌رسد، با ماهیت ازلی محمد [ص] مترادف شده است که خود مفهوم خاستگاه جهانی اسلام را بسیار پیچیده می‌کند.

#### ۴. خلفای اموی

طراحی رابطه میان اسلام با دین جهانی و فراملی، تضمین مشروعیت سلطه اسلام بر جوامع قدیمی‌تر، یعنی یهودیان و مسیحیان، بود. آنها با شگفتی شاهد فتوحات اسلام بودند که به هیمنه‌شان در تاریخ جهان پایان داد. بنابراین اسلام برای توجیه کردن تغییر شدید قدرت‌های حاکمیتی جهان که در اثر تسلطش بر امپراتوری‌های قدیمی پدید آمده بود، باید خاستگاه خود را در گذشته جهانی تثبیت می‌کرد. اسلام از همین منظر کوشید برای حاکمیت و سلطه خود مشروعیت ایجاد کند و هویت پیروان خود را در جایگاه جامعه‌ای به تصدیق و تأیید برساند که جایگزین یهودیت و مسیحیت شده و به مقام نگهبان جدید میراث دینی پروردگار رسیده است.

اما هدف از پیوند اسلام با میراث جهانی حاکمیت الهی فقط برآورده کردن اهداف بیرونی نبود، بلکه ضرورت‌های داخلی نیز در این میان نقش داشت. درون جامعه اسلامی تنش‌ها و درگیری‌هایی پیش آمده بود که بر ادعای مرجعیت و حاکمیت متمرکز بود. در واقع جناح‌ها و جبهه‌های مختلف می‌کوشیدند خود را با سلسله الهی سلطه جهانی مرتبط کنند و بدین ترتیب به مقام تنها نگهبانان مشروع دین جاودانه خداوند برسند.

طرف‌های اصلی این درگیری بر سر سلطه در جامعه مسلمانان در دوران اول اسلامی، دو جناح مخالف یکدیگر یعنی امویان (خاندان بنی‌امیه) و شیعیان بودند. هر کدام از این

۱. ابن سعد، کتاب الطبقات، ۱/ ۲۵؛ سند: ضحاک بن مخلد شیبانی (بصری، د. حدود ۲۱۲ ق/ ۸۲۷ م) < شیب بن بشر (حلبی/ کوفی) > عکرمه < ابن عباس. نیز ر.ک:

Goldziher, "Neuplatonische und gnostische Elemente im *Hadith*," 340. Compare Rubin, "Pre-Existence and Light," 80 with n. 78.

دو گروه می‌کوشید خود را تنها وارث محمد [ص] معرفی و ثابت کند که وارث میراثی جهانی است که او از پیامبران پیشین دریافت کرده بود. پیش از این در جایی دیگر به شیعیان پرداخته‌ایم؛<sup>۱</sup> اما ظاهراً باید امویان را دقیق‌تر بررسی کنیم.

امویان که مرکز حکومتشان دمشق سوریه بود، نخستین کسانی بودند که سلسله حکومت را در اسلام بنیان نهادند. حکومت سلسله اموی در سال ۴۱ ق/۶۶۱م، پس از دوره خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان) به مرکزیت مدینه آغاز شد. نخستین حاکمان خاندان بنی امیه از شاخه سفیانی، یعنی فرزندان ابوسفیان پدر معاویه، نخستین خلیفه اموی (۴۱-۵۸ ق/۶۶۱-۶۸۰ م) تعلق داشتند. سپس شاخه مروانی از بنی امیه جانشین سفیانیان شدند و اولین حاکم این شاخه عبدالملک بن مروان بود که در ۶۴ ق/۶۸۴ م به حکومت رسید.

## ۱-۵. شواهد موجود در نامه ولید

بهترین نمونه برای پی بردن به شیوه‌ای که بنی امیه در تثبیت سلطه خاندان خود بر میراث پیامبران به کار گرفتند، نامه‌ای است که ولید دوم، خلیفه اموی (حکومت: ۲۵-۲۶ ق/۷۴۳-۷۴۴) در مورد تعیین جانشینانش به پایگاه‌های نظامی آن دوره ارسال کرد. متن عربی این نامه در تاریخ طبری محفوظ است.<sup>۲</sup> صاحب نظران متعددی به اهمیت این نامه اشاره کرده‌اند و جدیدترین پژوهش درباره آن را پاتریشیا کرون و مارتین هیندز انجام داده‌اند.<sup>۳</sup> با این حال، به باور من این نامه را همچنان باید بیشتر بررسی کرد؛ چون هنوز به همه جنبه‌های آن توجه نشده است. بگذریم که در ترجمه انگلیسی آن توسط کرون و هیندز اشتباهاتی وجود دارد.

در این نامه، خلیفه می‌کوشد اصل سلطه حاکمیت موروثی در یک سلسله را در گذشته تثبیت کند. تاریخ در این نامه، به دو مرحله اصلی تقسیم می‌شود: جهانی و اسلامی.

1. Rubin, "Prophets and Progenitors," 41-65. See also Etan Kohlberg, "Some Shi'i Views on the Antediluvian World," *Studia Islamica* 52 (1980): 41-66.

۲. طبری، تاریخ، ۲۱۹/۷-۲۲۰-۲؛ ۱۷۵۷.

3. Patricia Crone and Martin Hinds, *God's Caliph: Religious Authority in the First Centuries of Islam* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), 26-28. Full translation is provided in 118f.

به موجب نامه ولید، دوران اسلامی با پیامبری محمد [ص] آغاز می شود. این نکته بر خلاف تصور چندان بدیهی نیست؛ زیرا کرون و هیندز ادعا می کنند که دوران اسلامی در این نامه نه با محمد که با خلفای حاکم پس از او آغاز می شود. این دو می نویسند: «ولید در این نامه تاریخ نجات را به گونه ای ترسیم می کند که به دو عصر تقسیم می شود؛ یکی عصر پیامبران و دیگری عصر خلفا». بر اساس تفسیر آنها از این نامه «محمد نقطه عطف نبوت است و با وفات او عصر پیامبران به پایان رسید. عصر خلفا از زمانی آغاز شد که هنگام وفات محمد [ص]، خداوند خلفایی را برای اداره میراث پیامبران برگزید». کرون و هیندز در ادامه تأکید می کنند «نکته بسیار قابل توجه در این نامه آن است که خلفا به هیچ وجه پایین تر از پیامبران (یا محمد) محسوب نمی شوند. هم پیامبران و هم خلفا نمایندگان خدایند و با وظیفه شناسی به اجرای وظایف محوله گردن می نهند، پیامبران با ابلاغ پیام ها و خلفا با اجرای آنها. خلفا وصی پیامبران اند، یعنی اموری را اداره می کنند که از سوی آنها تعیین شده است؛ اما اختیارات خود را مدیون آنها (و از جمله محمد) نیستند. حجیت و مرجعیت آنها مستقیماً از جانب خداوند است»<sup>۱</sup>.

۲۰۵

آینه پژوهش | ۲۰۶  
سال ۳۵ | شماره ۲  
خرداد و تیر ۱۴۰۳

اما در نامه ولید، محمد آغازگر دوران اسلامی قلمداد می شود و خلفا که نماینده دین خدا میان انسان هاینند (از این رو خلیفه خدایند)، جایگاه مستقیم خود را مدیون محمدند. آنها وارث او و نگهبان میراث خدا هستند، همچنان که او وارث پیامبران پیش از خود است. ولید این نکته را به صراحت در بخش شرح ظهور محمد [ص] می آورد و می گوید محمد [ص] زمانی ظهور کرد که علم از میان رفته بود، مردم کور شده بودند و انحراف ها و وسوسه های شیطانی آنها را از هم گسیخته و چندپاره کرده بود. نامه می گوید خدا به وسیله محمد [ص] این نابینایان را هدایت کرد و نور را به زندگی شان بازگرداند و به وسیله او «دین را احیا کرد» (و ابهج به الدین). در ادامه نامه آمده است بسیاری از افراد امت محمد [ص] به ندای او پاسخ دادند و پیروان دینی شدند که خداوند آنها را بدان گرامی داشته بود. هر کس از پیروان محمد [ص] اگر حقیقت رسالت الهی را چنان که بر پیامبران پیشین نازل شده بود، منکر می شد، مؤمنان او را بابت کفر کیفر می دادند.

1. Crone and Hinds, *God's Caliph*, 27.

این توضیح از شرایط محیط بعثت محمد به پیامبری هیچ تردیدی در نقش تعیین شده برای او باقی نمی‌گذارد. او آشکارا نخستین رهبر دینی در عصری جدید است که احیای ایمان به خدا و تبدیل تاریکی کفر به نور علم و ایمان ویژگی‌های بارز آن است. این اندیشه در بسیاری از متون اسلامی کاملاً آشکار است و بر اساس آنها بعثت محمد [ص] به جهل «جاهلیت» پایان داده است.

مقصود از اشاره به همه این موارد در نامه، فقط مقایسه میان محمد [ص] با خلفای جانشین اوست. بر اساس این نامه، مأموریت خلفا نیز مانند محمد [ص]، تضمین دوام دین احیاء شده‌ای است که همه پیامبران پیش تر تبلیغ کرده بودند؛ بنابراین همه باید از آنها اطاعت کنند و خداوند منکران آنها را مجازات خواهد کرد.

بر اساس آنچه در این نامه آمده است، خلفا جانشین خداوند؛ چون باید از میراث الهی محافظت کنند، اما سلطه حقیقی آنها ماهیتی آشکارا موروثی دارد. این سلطه در نامه «امر» خوانده شده و در این بخش آمده است:<sup>۱</sup>

وقتی خداوند پیامبرش را به نزد خود برد و نزول وحی را با درگذشت او ختم کرد، خلفایش را به عنوان نایبان خود در مسیر نبوت او منصوب کرد (علی منهاج نبوته) ... خلفای خداوند یکی در پی دیگری آمدند (فتتایع) و به امر پیامبران که خداوند به آنها ارث رسانده بود (اورثهم) التزام داشتند و او آنها را به خلافت گماشت تا از طرف خدا ولی امر باشند (و استخلفهم علیه منهم).<sup>۲</sup>

واژه «امر» که در اینجا به «سلطه» یا «حکومت» اشاره دارد، در متون فوق در رابطه با مرحله تاریخی قبل از طوفان نوح نیز تکرار می‌شود؛ برای مثال گفته می‌شود خنوخ پسرش متوشالح را جانشین خود منصوب کرد (استخلف) تا حکومت خدا را به دست گیرد (علی امر الله). در اینجا نیز مانند نامه ولید، اصطلاح «امر» در کنار «استخلف» می‌آید و می‌دانیم که این فعل به معنای گماشتن جانشین برای عهده‌داری میراث است. همان‌طور که نیاکان در دوره پیش از طوفان از سوی پدرانشان به عنوان زمام‌داران امر

۱. طبری، تاریخ، ۲۲۰/۷؛ ۱۷۵۷/۲-۱۷۵۸.

۲. کرون و هیندز ترجمه دیگر و کم‌دقت‌تری نیز از این پاره متن ارائه کرده‌اند؛ ر.ک:

Crone and Hinds, *God's Caliph*, 120.

الهی معرفی شده بودند، بر اساس نامه خداوند خلفا را نیز وارث پیامبران برگزید و سلطه حقیقی این پیامبران به عنوان مدافعان میراث موروثی خداوند به این خلفا رسید.

درواقع این نامه به مراحل تاریخی دوردست اشاره می‌کند و نقطه آغاز سلطه الهی را که خلفای اموی از محمد [ص] به ارث برده‌اند، در همین مراحل می‌بیند. توضیح این مراحل در قسمت اول نامه آمده است. ترجمه انگلیسی این بخش در خلیفه خدا، نوشته کرون و هیندز خط‌هایی دارد و ایده سلطه متوالی که در اینجا بیان می‌شود، در ترجمه نیامده است. نویسندگان به علت همین اشتباه معتقدند در نامه ولید تأییدی بر این فرض خود یافته‌اند که بنی‌امیه خود را نه وارث محمد، که نایب و جانشین خدا می‌دانستند. متن عربی اصلی چنین است:

«اما بعد، فأن الله... اختار الاسلام ديناً لنفسه وجعله دين خيرة من خلقه، ثم اصطفى من الملائكة رسلاً و من الناس، فبعثهم به و امرهم به و كان بينهم و بين من مضى من الامم و خلا من القرون قرناً فقرناً يدعون الى التى هى احسن و يهدون الى صراط مستقيم حتى انتهت كرامة الله فى نبوته الى محمد صلوات الله عليه»<sup>1</sup>.

کرون و هیندز این بخش را به صورت زیر به انگلیسی برگردانده‌اند:

To continue, God ... chose Islam as His own religion and made it the religion of the chosen ones of His creation. Then He selected messengers from among angels and men, and He sent them with it and enjoined it upon them. So there was between them and the nations which passed away and the generations which vanished, generation upon generation [events of the type described in the Qur'an, but they continued to?] call to 'that which is better and guide to a straight path. Ultimately the grace of God [as manifested] in His prophethood reached Muhammad ...<sup>2</sup>

[میان ایشان و امت‌های پیشین و نسل‌هایی که ناپدید شدند نسل به نسل (حوادثی بود از آن نوع که در قرآن توصیف شده، اما ایشان همچنان) به آنچه خیر بود و به صراط مستقیم فراخواندند].

۱. طبری، تاریخ، ۷/۲۱۹؛ ۲/۱۷۵۷.

2. Crone and Hinds, *God's Caliph*, 118-119.

کلماتی که کرون و هیندز در قلاب می‌افزایند، تنها پیشنهادی است که با آن می‌کوشند جمله‌ای را توضیح دهند که به درستی درک نمی‌کنند. جمله مبهم این است: «و کان بینهم و بین من مضمی من الأمم و خلا من القرون قرنا فقرنا». به نظر می‌رسد ترجمه درست چنین باشد: «آن [یعنی دین اسلام] در میان آنها [یعنی رسولان] و در میان امت‌ها و نسل‌های گذشته، نسل به نسل (قرنا فقرنا) باقی ماند».

بنابراین روشن است که این جمله عربی برخلاف فرض کرون و هیندز، کامل و منسجم است و هیچ از قلم افتادگی و ابهامی ندارد.<sup>1</sup> مضمون جمله با محور موضوعی کل این بخش یکسان است؛ یعنی دین اسلام که خداوند آن را در جایگاه دین خود برگزید و به دین پیامبران برگزیده‌اش بدل کرد؛ آن پیامبرانی که وی برای تبلیغ این دین به میان مردم فرستاده بود.

کلمات کلیدی این جمله، «قرناً فقرناً» است که در اینجا معنایی یکسان با روایت بالا در مورد انتقال موجودیت ازلی محمد در طول نسل‌های مختلف پیامبران دارد. در واقع این دو مطلب ایده یکسانی دارند: پیامبران به یک زنجیره متوالی میراث موروثی الهی تعلق داشته‌اند که در نامه تحت عنوان ایمان به اسلام و در روایت بالا با عنوان محمد ازلی معرفی می‌شود. در هر دو مورد، این میراث تغییرناپذیر است و نسل به نسل (قرنا فقرنا) به آیندگان منتقل می‌شود تا آنکه زمان ظهور اسلام محمد [ص] فرارسد.

با توجه به این نکته، ترجمه درست کل متن را می‌توان به این شرح آورد:

«و اما بعد، خداوند... اسلام را به عنوان دین خود برگزید و آن را دین آفریدگان برگزیده خود قرار داد. سپس از میان فرشتگان و مردم پیامبرانی برگزید و دینش را با آنان فرستاد و به آنان واگذاشت. آن [یعنی دین اسلام] در میان آنها [یعنی پیام‌آوران] و در میان امت‌ها و نسل‌های گذشته، نسل به نسل باقی ماند، [در طول زمانی که] آنها [یعنی پیامبران] مردم را به آنچه بهتر است دعوت می‌کردند و به راه راست هدایت می‌کردند. [آنها به این کار ادامه دادند] تا سرانجام فیض خدا [چنان که] در نبوت متجلی شد، به محمد رسید...».

1. Crone and Hinds, *God's Caliph*, 118-119 n. 3.

به بیان مختصر، مرحله جهانی سیر میراث موروثی که در نامه هم شرح داده شده است، همان مفهوم سلطه موروثی را بازتاب می‌دهد که در متون یهودی پیش‌گفته و همچنین اثر ابن‌اسحاق آمده است. هدف ولید از شرح این مرحله در نامه آن بود که مرجعیت خاندان اموی را با دورترین خاستگاه‌ها در گذشته همراه کند. در نامه تأکید می‌شود خلفایی که وارث میراث جهانی پیامبران بودند، پس از وفات محمد [ص] مسئولیت دین خدا را بر عهده گرفتند و اکنون وظیفه آنها محافظت دین از تحریف و انتقال آن به نسل‌های آینده، یعنی اعضای شجره برگزیده خود است؛ به همین دلیل مردم موظف‌اند از آنها اطاعت کنند، چون اطاعت از آنها به معنای اطاعت از دین جاودانه خداست.

آنچه گفته شد، پیش‌زمینه دقیقی از جایگاه بنی‌امیه در جایگاه جانشینان خدا بود. آنها از این جهت جانشین اویند که از دینش نگهبانی می‌کنند؛ اما این جایگاه را تنها به این دلیل به دست آوردند که خداوند آنها را وصی محمد [ص] قرار داد.

## ۲-۵. شواهد موجود در اشعار اموی

نمایش اصیل و دقیق خودنگاره اموی را افزون بر نامه ولید، در شعرهای شاعران دربار بنی‌امیه نیز می‌توان دید. دقت و موضوعیت این شعرها از آن‌روست که شاعران ستایشگر بنی‌امیه در اشعارشان، تصویر مورد علاقه آنها از خودشان را ترسیم می‌کردند (سخنانی که برای شنیدنش صله خوبی می‌پرداختند). در این شعرها نیز محمد [ص] نقطه آغاز دوران اسلامی به حساب می‌آید و گواه این برداشت را عمدتاً می‌توان در شعر فرزدق (د. ۱۱۲ق/ ۷۳۰م) یافت.

فرزدق در بیت‌هایی که در ستایش خلیفه سلیمان (حکومت: ۹۶-۹۹ق/ ۷۱۵-۷۱۷م) سروده است، محمد [ص] را آغازکننده دوران اسلامی معرفی می‌کند؛ شاعر محمد [ص] را منبع رحمت برای بشریت وصف می‌کند که خداوند او را مأمور تسکین تمامی زخم‌های دردناک انسان کرده است؛ همان محمدی که خداوند او را پس از دوره «فترت» (علی فتره) فرستاد که مردم همچون حیوانات (بهائم) می‌زیستند.<sup>۱</sup> در اینجا نیز آشکار می‌شود محمد [ص] مظهر احیای دین خدا در زمانه جانورخویی (یعنی جاهلیت) بوده

۱. الفرزدق، دیوان، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۰، ۲/ ۳۰۹، ۴-۵.

است، زمانه‌ای برآمده از بروز وقفه (فترة) در سلسله پیامبران. بر اساس این شعر، مأموریت سلیمان آن است که از بقای دین خدا، دینی که محمد [ص] آن را احیا کرد، محافظت کند و «زخم‌های» انحراف بر پیکر آن را التیام بخشد. به بیان مختصر، او مأموریت دارد از میراث محمد [ص] که از نیاکان اموی اش به او رسیده، حفاظت و نگهداری کند.

افزون بر این، فرزاد را در شعرهای خود محمد [ص] خاستگاه سلطه امویان می‌خواند. البته کرون و هیندز با این نکته مخالف‌اند؛ زیرا در تحلیل خود از اشعار اموی معتقدند «اگرچه اکنون آشکارا از نام محمد [ص] برای مشروعیت بخشی به خلافت استفاده می‌شود، اما خلفا سلطه خود را از یک سو مستقیم موهون خدا و از سوی دیگر، مدیون عثمان‌اند»<sup>۱</sup>.

اما با اینکه فرزاد، عثمان را الگوی سلطه وصف می‌کند، او را سلطه نهایی نمی‌داند؛ چون قدرت و مرجعیت او نیز مدیون محمد [ص] است که در قالب شخصیت نخست عصر احیای دین خدا ظاهر می‌شود. دلیل اصلی ذکر نام عثمان در اینجا آن است که از یک سو نیای مروانیان اموی و از سوی دیگر سومین فرد از میان «خلفای راشدین» بوده است. از دو خلیفه اول، یعنی ابوبکر و عمر، نیز نام برده می‌شود و این سه حلقه‌های زنجیره‌ای موروثی از برگزیدگان به شمار می‌روند که خدا برای حفاظت و مراقبت از میراث محمد [ص] تعیین کرده است.

درستی این مسئله در بیتی دیگر در مدح خلیفه سلیمان اموی مشخص می‌شود. فرزاد در این بیت بیان می‌کند پس از محمد [ص] و عثمان، رهبری همتای سلیمان بر زمین برگزیده نشده است.<sup>۲</sup> بنابراین عثمان در اینجا به صورت حلقه‌ای در ردیف رهبران برتر ظاهر می‌شود که محمد سرحلقه آنهاست. همچنین در بیتی دیگر که همین مفهوم را می‌رساند، نام عثمان به صراحت ذکر نشده و فقط نام محمد [ص] آمده است. شاعر این بار خطاب به خلیفه یزید دوم (حکومت: ۱۰۱-۱۰۵ق/۷۲۰-۷۲۴م) مدح می‌گوید: «پس از محمد [ص] و صحابه اش، اسلام رهبری چون تو برای دین به خود ندیده است».<sup>۳</sup> خلیفه اموی اینجا آشکارا

1. Crone and Hinds, *God's Caliph*, 31.

۲. الفرزدق، دیوان، ۸۹/۲، ۶.

۳. الفرزدق، دیوان، ۳۵۲/۲، ۹.

به صورت حلقه‌ای متعلق به یک زنجیره متوالی ترسیم می‌شود؛ زنجیره‌ای که محمد [ص] حلقه آغاز آن است و از طریق صحابه او، یعنی خلفای راشدین ادامه می‌یابد.

بنی امیه خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر و عثمان را واسطه خود و پیامبر می‌دانستند (آنها علی را خلیفه مشروع به حساب نمی‌آوردند). امویان این سه خلیفه را واجد الگوهای معنوی می‌شاخند و خود را وارث میراث دینی آنها قلمداد می‌کردند.

فرزدق ابوبکر، خلیفه اول را هم به میراث محمد [ص] پیوند می‌زند و او را امام و دانشمند (عالم) معرفی می‌کند که شایسته‌ترین فرد برای «تأویل» آن چیزی است که محمد [ص] مردم را به آن «وصیت» کرده است.<sup>۱</sup> فرزدق می‌گوید که بنی امیه نیز وارثان وصیت «دومین خلیفه از میان دو جانشین بعد از محمد» (ثانی اثنین بعد محمد) هستند.<sup>۲</sup> این یک لقب قرآنی معروف برای ابوبکر است<sup>۳</sup> و از آن برای اثبات مشروعیت خلافت او پس از محمد [ص] استفاده می‌شد. اشاره به وصیت ابوبکر نشان صریح این واقعیت است که بنی امیه خود را وارث میراث دینی او می‌دانستند. فرزدق ابوبکر و عثمان را منشأ قدرت مروانیان می‌بیند و آن دو را با لقب‌های افتخارآمیز بیشتری می‌خواند. ابوبکر خلیل (دوست) پیامبر است و عثمان مهاجر او [چون به حبشه مهاجرت کرد].<sup>۴</sup>

اما عمر، بنیان‌گذار سنت معرفی می‌شود که سلیمان خلیفه اموی، آن را ادامه داد و طبق الگوی عثمان عمل کرد. بیتی که این مفهوم را می‌رساند از عمر با عنوان فاروق یاد می‌کند.<sup>۵</sup> فرزدق هشام خلیفه اموی (حکومت: ۱۲۵-۱۰۵ ق/ ۷۲۴-۷۴۳ م) را نیز چنین ستایش می‌کند و او را پایبند سنت ابوبکر و عمر می‌خواند؛ سنتی که ارواح بیمار را شفا می‌دهد.<sup>۶</sup>

امویان نیز مانند آبای دوره پیش از طوفان، نمادهای قدرتی داشتند که از نسل‌های پیشین و به طور خاص از محمد [ص] به آنها رسیده بود. آنها ادعا می‌کردند مالک شمشیر نمادین

۱. الفرزدق، دیوان، ۶۲/۲، ۷.

۲. الفرزدق، دیوان، ۷۸/۱، ۱۳ (ولید بن عبدالملک).

۳. قس: قرآن، توبه (۹): ۴۰.

۴. الفرزدق، دیوان، ۲۵۰/۱، ۶ (ولید بن عبدالملک).

۵. الفرزدق، دیوان، ۱۰۱/۲، ۷ (سلیمان).

۶. الفرزدق، دیوان، ۲۹۴/۲، ۱۱ (هشام).

محمدند. فرزدد در شعری خطاب به خلیفه ولید دوم (حکومت ۱۲۵-۱۲۶ق/۷۴۳-۷۴۴م) می گوید که این خلیفه با همان شمشیری با کفار جنگیده است که محمد [ص] در جنگ با دشمنانش در بدر به کار گرفته بود.<sup>۱</sup> بدر نام محلی است که مسلمانان در سال ۲ق/۶۲۴م میلادی بزرگترین پیروزی خود را بر قریش به دست آوردند. تکرار این نام در شعر فرزدد نشان می دهد فتوحات محمد [ص] در شبه جزیره عربستان، الگوی نهایی سرنوشت سازترین جنبه گسترش اسلام در دوران امویان، یعنی جهاد مقدس را شکل داده است. شمشیر محمد [ص] که در بدر برافراشته می شد به نماد مأموریتی جنگی بدل شد که بنی امیه در پی پیروزی های محمدص [ص] آن را ادامه می دادند.

فرزدد در ابیات دیگری در ستایش دستاوردهای نظامی یزید دوم<sup>۲</sup> و هشام<sup>۳</sup> از همین شمشیر نمادین محمد [ص] یاد می کند. شاعر در جای دیگر<sup>۴</sup> این شمشیر را «شمشیر نبوت» می خواند و منظورش این است که قدرت های پیامبرانه محمد [ص] از طریق نیروی نظامی اموی به کار ادامه می دهد. نکته بسیار مهم در مورد شمشیر این است که فرزدد آن را نه تنها شمشیر محمد، که شمشیر خدا می داند که پیامبر در بدر با آن کافران را شکست داد؛<sup>۵</sup> یعنی نام خدا و محمد [ص] را می توان به جای هم آورد؛ پس می توان گفت خلفا که مالکیت این شمشیر را با آن دو نام به دست آورده اند، جانشینان خدا و وارثان محمدند.

بنابراین بار دیگر روشن می شود خدا و محمد [ص] اجزای مکمل اندیشه محوری «خلیفه خدا» هستند؛ چنین خلیفه ای کسی است که مأموریت حفظ دین خدا را از محمد [ص] به ارث برده باشد.

امویان افزون بر یادگارهای نمادین خدا و محمد [ص]، برخی نمادهای بسیار مهم سلطه را نیز در اختیار داشتند که گمان می رود در مسیر موروثی متوالی از محمد به آنها رسیده باشد. این نمادها عبارت اند از: منبر، عصا و انگشتر مُهر (خاتم). در بیتی در ستایش

۱. الفرزدد، دیوان، ۹۲/۲، ۴.  
۲. الفرزدد، دیوان، ۳۵۳/۲، ۱۱.  
۳. الفرزدد، دیوان، ۱۸۹/۲، ۱۵.  
۴. الفرزدد، دیوان، ۱۲۴/۲، ۳.  
۵. الفرزدد، دیوان، ۳۱۲/۲، ۱۱-۱۲.

مروانیان به این اشیاء اشاره می‌شود و از مروانیان با عنوان وارثان «دو قطعه چوبی» و خاتم (وَمَنْ وَرِثَ الْعُودَيْنِ وَالْخَاتَمِ) یاد شده است.<sup>۱</sup> این بیت در لسان‌العرب<sup>۲</sup> هم ذکر شده است و اصطلاح «دو تکه چوبی» (عودان) در آنجا به منبر و عصای پیامبر تعبیر شده است.<sup>۳</sup> فرزدق در جایی دیگر به نام منبر اشاره می‌کند و آن را بخشی از میراث «ملوک» وصف می‌کند که پس از مرگ آنها به وارثانشان می‌رسد.<sup>۴</sup>

چنان‌که فرزدق در شعری دیگر<sup>۵</sup> می‌آورد، «دو قطعه چوبی» و خاتم در آغاز در اختیار مروان بوده است؛ اما در سلسله‌ای موروثی از محمد [ص] به او و سپس دیگران رسید. شاعر این مسئله را در شعری دیگر با اشاره به منبر نشان می‌دهد. او ابتدا خلیفه ولید دوم را وصی محمد [ص] می‌خواند؛ سپس ادامه می‌دهد که خلافت به هفت خلیفه ارث رسیده (که اولین آنها مروان است) و درنهایت ولید قرار دارد. نخستین کسی که این میراث را از خود به جا گذاشت، عثمان بوده است که میراث او همان میراث «پیامبر برگزیده ما» بود. فرزدق همه این خلفا را دارندگان منبر پیامبر برای ایراد خطبه و اعمال سلطه بر رعایای خود می‌خواند.<sup>۶</sup> بی‌شک «منبر» در اینجا بخشی از میراثی است که خلفا از طریق عثمان از محمد [ص] به ارث برده‌اند.

اینکه منبری که در اختیار بنی‌امیه بود و بخشی از میراث محمد [ص] به حساب می‌آمد، در روایات نیز تأیید شده است. در یکی از این روایات، محمد [ص] خود مالکیت امویان بر منبر را پیش‌بینی می‌کند؛ اما روش استفاده آنها از منبر او اهانت‌آمیز است. پیامبر بنی‌امیه (مروانیان) را در خواب می‌بیند که مانند میمون بر منبر او بالا و پایین می‌روند.<sup>۷</sup> این روایت ضمن تأکید بر این حقیقت که منبر در اختیار بنی‌امیه به

۱. الفرزدق، دیوان، ۵۹/۱، ۶.

۲. ابن منظور، لسان‌العرب، بیروت، دارصادر، ۱۹۵۵-۱۹۵۶، ذیل «عود».

3. See also E.W. Lane, *An Arabic-English Lexicon*, edited by Stanley Lane-Poole (London: Williams and Norgate, 1863-93), s.v. 'ūd.

۴. الفرزدق، دیوان، ۳۴۸/۱، ۵.

۵. الفرزدق، دیوان، ۳۰۲/۲، ۳-۴.

۶. الفرزدق، دیوان، ۳۳۶/۱، ۴-۹.

7. Uri Rubin, *Between Bible and Qur'an: the Children of Israel and the Islamic Self-Image* (Princeton, The Darwin Press, 1999), 224.

محمد [ص] تعلق داشت، بازتابی است از انتقادات ضد خلفای متکبر اموی به دلیل هتک حرمت میراث محمد [ص].

فرزدق عصای به ارث رسیده به بنی امیه را به صراحت متعلق به محمد [ص] (عصا النبی) و به همراه خاتم او، عامل بنیان‌گذار سلطه یزید دوم می‌خواند. او در ادامه می‌گوید وقتی مردم نشان روی انگشتر را می‌بینند، یاد محمد [ص] از خاطرشان نخواهد رفت (إذا رأوا ما فیه ذکر محمد لم ینحل).<sup>۱</sup>

روایتی از ابن عمر (د. ۷۳ق/۶۹۲م) محتوای نشان خاتم محمد [ص] را توصیف می‌کند: انگشتر از نقره بود و از پیامبر به ابوبکر، سپس به عمر و از او به عثمان رسید. عثمان تصادفی آن را در چاهی در مدینه (بئر اریس) انداخت. روی انگشتر متن «محمد رسول الله» حک شده بود.<sup>۲</sup> روایتی از انس بن مالک (صحابی بصری، درگذشته حدود ۹۱-۹۵ق/۷۰۹-۷۱۳م) در رابطه با این داستان می‌افزاید که هر یک از این سه کلمه در سطری جداگانه نوشته شده بود.<sup>۳</sup> در برخی نسخه‌ها آمده است که عثمان پس از گم شدن انگشتر اصلی، انگشتری جدید با همان متن ساخت.<sup>۴</sup>

احتمالاً اینکه عثمان خاتم محمد [ص] را گم کرد، نماد از دست رفتن سلطه وی دانسته شده است؛ سخن ابوداود (د. ۲۷۵ق/۸۸۸م) در مورد این داستان گویای چنین نگاهی است. او می‌گوید تا وقتی خاتم در انگشتر عثمان بود، هیچ‌کس با او وارد مجادله نمی‌شد.<sup>۵</sup> این داستان همچنین نشان می‌دهد خاتم در اختیار امویان، خاتم اصلی محمد [ص] نبود، بلکه نسخه‌ای بود که عثمان از روی آن ساخته بود. البته در این مورد نیز رگه‌های نگاه ضد اموی آشکارا دیده می‌شود.

این روایات فراتر از گرایش سیاسی فرزدق، مقصود او را از این گفته نشان می‌دهد که «مردم با دیدن خاتم در دست خلفای اموی، محمد را فراموش نمی‌کردند». چون سه کلمه

۱. الفرزدق، دیوان، ۱۲۵/۲، ۳-۴.

۲. صحیح بخاری، ۲۰۱/۷، و ۲۰۲.

۳. همان، ۲۰۳/۷.

۴. سنن ابوداود، ۴۰۶/۲.

۵. همان، ۴۰۶/۲.

«محمد رسول الله» را می دیدند و این بدان معنا بود که امویان با آنکه خلفای خدا بودند، منشأ سلطه خود یعنی محمد پیام آور خدا را فراموش نمی کردند.

البته منتقدان بنی امیه می توانستند خلاف این را ادعا کنند؛ یعنی اینکه بنی امیه پیامبر را فراموش کرده اند و فقط خود را خلیفه خدا می دانند نه خلیفه محمد [ص]. این اتهام در برخی نامه های منسوب به حجاج، کارگزار بدنام اموی،<sup>۱</sup> به آنها نسبت داده شده است. در این نامه ها، چهره ای بسیار متکبر و فاسد از بنی امیه به نمایش درمی آید؛ اما این «نامه ها» تنها بیان کننده دیدگاه گروه های مخالف امویان است که چنین متونی را می نوشتند و منتشر می کردند.

در مجموع نمادهای سلطه محمد [ص] که بنی امیه به آنها می بالیدند، نشان می دهد آنها خود را حلقه هایی از سلسله متوالی رهبران پس از محمد [ص] می دانستند.

ادعای امویان درباره میراث محمد [ص] برای حفظ پیوند آنها با سلسله جهانی پیامبران یا حاملان قدرت که اکنون در دستان آنها بود، ضرورت داشت. این جنبه افزون بر نامه ولید، در شعرهای فرزددق نیز مشاهده می شود. او در اشعارش بارها به داوود و سلیمان اشاره می کند. علت برتری این دو بر دیگر پیامبران این است که داوود اولین کسی بود که حکومت سلسله ای را به میان بنی اسرائیل آورد و سپس پادشاهی خود را به پسرش سلیمان واگذاشت؛ به همین دلیل این دو پادشاه بنی اسرائیل به الگوی اساسی امویان بدل شدند. افزون بر این، خانه داوود به صورت کانون امیدهای مسیحایی یهودیان درآمد و بنی امیه نیز با مقایسه خود با داوود، به شکوهی مسیحایی دست یافتند.

در بیتی از فرزددق، حالت سلسله وار حکومت در اشاره به داوود و سلیمان روشن می شود؛ شاعر می گوید ولید اول، حکومت (مُلک) را از پدرش به ارث برده است، همچون سلیمان از داوود و این وصیتی از جانب خداوند بوده است.<sup>۲</sup> این نکته نشان می دهد مبنای حاکمیت سلیمان، وراثت و نیز اراده خداست؛ یعنی خلیفه اموی نیز با این وجود

۱. کرون و هیندز (۲۸-۲۹) این نامه ها را اصیل قلمداد کرده و به تحلیل آنها پرداخته اند.

۲. الفرزدق، دیوان، ۱۴۵/۲؛ قس:

جانشین خدا و وارث پدر خویش است. فرزددق در شعری دیگر روش جانشینی پسر داوود را سنت ایده‌آلی می‌خواند که پیروانش را به مسیر درست راهنمایی می‌کند.<sup>۱</sup>

بیرون از دنیای شعر، الگوی موروثی داوود و سلیمان در روایت ضبط شده در مستدرک حاکم نیشابوری (د. ۴۰۴/ق/۱۰۱۳-۱۰۱۴م) تکرار می‌شود. در این روایت آمده است خدا داوود را به پیامبری خود برگزید و نور و حکمت برای او گرد آورد و زبور را بر او نازل کرد و آن را به کتب آسمانی افزود که بر پیامبران پیشین فرستاده بود. خداوند به داوود در آستانه مرگ فرمان داد «نور خدا» و علم پنهان و آشکار را برای فرزندش سلیمان به ارث بگذارد و او نیز چنین کرد.<sup>۲</sup>

در این روایت، داوود و سلیمان به حلقه‌هایی از زنجیره جهانی میراث مذهبی بدل شده‌اند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این میراث نمادهای نبوت و دانش دینی از جمله نور و کتب آسمانی نازل شده را دربر دارد که قبلاً در اختیار پیام‌آوران پیشین خدا بود. بنابراین مفهوم حاکمیت و مرجعیت موروثی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، آشکارا برای امویان ثابت می‌شود.

۱. الفرزدق، دیوان، ۱/۲۴۷؛ قس:

Compare Crone and Hinds, *God's Caliph*, 54;

عباسیان نیز به نوبه خویش خود را وارثان پیامبر می‌دیدند؛ برای نمونه منصور خلیفه عباسی، (حکومت: ۱۳۶-۱۵۸ق/۷۵۴-۷۷۵م) وارث «ارث» سلیمان و ایوب و یوسف خوانده می‌شد؛ ر.ک:

See Crone and Hinds, *God's Caliph*, 81 with n. 146.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث، ریاض، مکتبة النصر الحدیثة، بی تا، ۲/۵۸۷؛ سند: محمد بن حسان < محمد بن جعفر بن محمد < پدرش. نیز ر.ک:

Rubin, "Prophets and Progenitors," 50.